

## از آدم تا آباقا

### برقراری ترتیب تازه در تاریخ توسط قاضی بیضاوی\*

چارلز ملویل\*\*

#### چکیده

نظام‌التواریخ قاضی بیضاوی که در حدود سال ۶۷۴ هـ.ق/۱۲۷۵ م. نگاشته شده معمولاً به عنوان منبعی کم‌اهمیت در تاریخ عمومی اسلام کنار گذاشته شده است. اگرچه به عنوان منبع اطلاعات واقعی کاربرد محدودی دارد، اما قرائت تأثیرگذار بیضاوی از تاریخ به دلایل دیگری جالب است. از قرار معلوم این (کتاب) تحت حمایت شمس‌الدین جوینی و سوغنجاق‌نویان نوشته شده و همگام است با کوششهای این دو صاحب منصب قدرتمند جهت سوق دادن حکومت بیگانه مغول برای اختیار کردن فرهنگ و سنن رعایای ایرانی‌شان. تأکید بیضاوی بر تاریخ ایران و اخلاق فرمانروایی بستری را برای ادعای تداوم حکومت مستقل بر فلات ایران تحت سلطه فاتحان جدید مغول فراهم می‌آورد.

از آدم تا آباقا

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری، مغولان، ایرانی‌سازی، اسلامی‌سازی.

\* مایلم تا از ینا میتفورد به خاطر راهنمایی وی درباره مقدمه نظام‌التواریخ، تصحیح حیدرآباد که به زبان اردو است تشکر کنم و از دکتر منصور صفت‌گل به خاطر کمک وی در دستیابی به میکروفیلمها در تهران. همچنین مدیونم به فرانسیس ریشارد به خاطر کمکهای بی‌پایانش در پاریس.  
\*\* استاد دانشگاه کمبریج.

اگرچه ایرانیان در خصوص تاریخ‌نگاری ورزیده بودند اما تا حمله مغول نسبتاً دامنه اندکی داشت؛ پس از حمله مغول تاریخ‌نگاری انبوه‌ترین شاخه ادبیات عالمانه ایرانی گردید. تعداد آثار تاریخی [ایرانی؟] به شکل غیرمتعارفی زیاد است و اگرچه درصد زیادی از آنها به عنوان منبع اطلاعات عینی در رتبه پایینی قرار دارند با این حال باز هم تعداد زیادی باقی می‌مانند که فایده قابل ملاحظه‌ای برای تاریخ‌دان دارند.<sup>۱</sup>

ارزیابی تا اندازه‌ای حمایت‌گرانه فلیکس تاور از تاریخ‌نگاری ایرانی منعکس‌کننده این دیدگاه معمول است که دوران حکومت مغول همچون دیگر جوانب فنون مربوط به کتاب انگیزه قابل ملاحظه‌ای برای این کار ایجاد کرد. چنانکه او می‌گوید (Tauer, 1968, p.443)، حادثه خیز بودن قرون سیزده و چهارده م.، به خودی خود می‌تواند نگاشتن تاریخ را تشویق کرده باشد اما یقیناً این تنها مورد نبوده و ما نمی‌توانیم آن را شامل نظام‌التواریخ که در حدود ۶۷۴ ه.ق. / ۱۲۷۵ م. توسط قاضی بیضاوی نگاشته شده بدانیم. در واقع تاور به اثر کوتاه بیضاوی که از قرار معلوم آن را گونه نازلی در نظر می‌گیرد توجه نمی‌کند. در این مورد نظر وی تفاوت چشمگیری با رأیی که ای. جی. براون نیم قرن زودتر با رک گویی خاصی ابراز کرده بود ندارد:

این کتاب کوچک بی‌مغز و کاسد ... شامل طرحی از تاریخ عمومی از زمان آدم تا تاریخی است که در پایان ذکر شده است (۱۲۷۵ م.). این کتاب منتشر نشده و اصلاً شاید ارزش انتشار ندارد زیرا معلوم نیست که محتوی چیزی جدید و بارزش است و یا جهت افزودن به اعتباری که مؤلف به عنوان متکلم، مفسر و فقیه داشته به حساب می‌آید؟<sup>۲</sup>

هدف من از آنچه که در پی می‌آید توضیح اهمیت نظام‌التواریخ بیضاوی در بستری است که در آن نگاشته شده است. [نظام‌التواریخ] همچون ادبیات تاریخی دیگر (شامل اثر بزرگ Magnum Opus) ای. جی. براون) محصول شرایط خاصی است که انگیزه‌های مؤلف را برای نگارش و پیامی که او عرضه می‌کرده معین می‌کند. در این خصوص لازم خواهد بود که رهیافت تا حدودی متفاوت به تاریخ‌نگاری قرون وسطایی ایرانی را بسط دهیم، رهیافتی که اخیراً با اثر جولی میثمی قوه محرکه

قدرتمندی دریافت داشته است.<sup>۳</sup> کنکاش در تاریخ بیضاوی پرسشهایی را به میان می‌آورد که شامل بسیاری دیگر از متونی می‌شود که دانش ما درباره تاریخ ایران وسیعاً به آنها متکی است.

در میان این پرسشها مهم‌ترین پرسش این است که بیضاوی واقعاً چه نوشته است. زیرا- و علیرغم- قضاوت براون که در بالا ذکر شد- *نظام/التواریخ* دو مرتبه ویرایش شده است<sup>۴</sup> و هیچ یک متنی کاملاً رضایت‌بخش نبوده و با هم تفاوت قابل ملاحظه- ای دارند چنانکه بیشتر نسخه‌هایی که من مورد بررسی قرار داده‌ام همین‌گونه بودند. <sup>۵</sup> سیلوستردوساسی دویست سال پیش در تنها اثر مهمی که اختصاص به تاریخ بیضاوی داشته و از آن زمان بسیار مغفول واقع شده، به این مسأله توجه نشان داده است.<sup>۶</sup> تصحیح حیدرآباد ظاهراً بر مبنای روگرفت قرن نوزدهمی یک نسخه متقدم قرار دارد در حالیکه مبنای نسخه تهران مشخص نیست و هیچ طریقه‌ای برای نقد نیز به دست نمی‌دهد.<sup>۷</sup>

بنابراین از آغاز تردیدهایی به وجود می‌آید. خود هویت واقعی مؤلف *نظام-التواریخ* مغشوش است: در *ریحانة الادب* به غلط از مؤلف شرح مشهور قرآن متمایز شده است. (نگاه به پایین)<sup>۸</sup>

به صورت عادی نام کامل وی اینگونه ذکر می‌شود: نصیرالدین ابوسعید عبدالله بن امام‌الدین ابوالقاسم عمر بن فخرالدین ابوالحسن علی، اما در مقدمه مؤلف تصحیح تهران *نظام/التواریخ* اینگونه ظاهر نمی‌شود.<sup>۹</sup> تقریباً تمام جزئیات دوره زندگی وی مهم‌اند و تنها یکی یا دو عنصر اصلی را با اطمینان می‌توان محقق دانست.<sup>۱۰</sup> پدر وی امام‌الدین بیضاوی (متوفی به سال ۶۷۳ ه. ق. / ۱۲۷۴ م. یا ۶۷۵ ه. ق. / ۱۲۷۶ م.) در فارس که تحت تسلط اتابک سلغری، ابوبکر بن سعد بود در حدود سال ۶۷۸ ه. ق. / ۱۲۷۹ م قاضی القضاات شد.<sup>۱۱</sup> نصیرالدین - برای مدتی کوتاه- چنان که در ادامه درباره آن بحث خواهیم نمود همان منصب را به دست آورد که قابل پیش‌بینی بود. این تاریخ هم محل مناقشه است.<sup>۱۲</sup> او حداقل یک مرتبه به تبریز رفت ظاهراً جهت درخواست برای بازگرداندن منصبش به عنوان رئیس القضاات در شیراز.<sup>۱۳</sup> در نهایت وی به تبریز، جایکه وفات یافت و در گورستان چرنداب مدفون گردید، نقل مکان کرد.<sup>۱۴</sup> به نظر می‌رسد که وی حول و حوش آغاز قرن چهاردهم م. در تبریز بوده

است. تاج‌الدین اردبیلی که طلبه بود در آنجا با او مواجه شد.<sup>۱۵</sup> در نبود مدرک دیگری محتمل است که بیضاوی به واسطه اسلامی کردنی که در دربار مغول تحت تسلط غازان‌خان در جریان بوده در اواخر زندگی‌اش به پایتخت جذب شده باشد. (از سال ۶۹۴ ه.ق./۱۲۹۵ م.)

تاریخ مرگ بیضاوی نیز قطعی نیست؛ دامنه آن به گونه‌ای مضحک در میان دوره‌ای چهل ساله قرار می‌گیرد که دو سر آن ۶۸۰ و ۷۱۹ ه.ق. است. بسیاری از تاریخها از اختلاف میان نسخه‌های مختلف یک اثر ناشی می‌شوند.<sup>۱۶</sup> این مسأله به طور کامل توسط جوزف ون اس مورد بررسی قرار گرفته است. وی طرفدار تاریخی است که نزدیک انتهای این طیف جای دارد. یقیناً بیضاوی در حکومت الجایتو همچنان فعال بوده است و سال ۷۱۶ ه.ق./۱۳۱۶ م. که توسط حمدالله مستوفی به دست داده شده مرجح است.<sup>۱۷</sup> اگر این موضوع با این مسأله که آیا بیضاوی نسخه دوم یا حتی سومی از کتابش نوشته است یا خیر - موضوعی که من در بخش دوم این مقاله به آن بازخواهم گشت - ارتباط نزدیکی نداشت نتیجه مهمی نبود. چنین عدم قطعیتی نامعمول نیست اما با نظر به شهرت نویسنده که عمدتاً به شرح وی بر قرآن - *انوارالتنزیل و اسرارالتأویل* - مربوط است شگفت‌انگیز است. شاید بتوان استنباط کرد که اولاً شهرت وی نسبتاً دیر به دست آمد و ثانیاً اینکه توجه عامه به وی نسبتاً اندک بوده است. اگرچه که وی حداقل در دوره‌هایی از زندگی‌اش در حلقه اردو<sup>۱</sup> به سر برد اما به طور خاص فعال نبود. این مقاله به دنبال آن است تا نشان دهد که *نظام‌التواریخ* برنامه نسبتاً مرتب سیاسی بوده و بیضاوی توسط اشخاصی در بالاترین سطوح دربار حمایت می‌شده است. ملاحظات (فوق) چندان فایده‌ای برای استدلال اصلی این مقاله ندارند؛ اما موقعیت زمانی تألیف و بستر آن این نظر را تأیید می‌کند و اینکه پس از یک شروع موفقیت‌آمیز به خاطر سقوط حامیانش از قدرت کار وی خنثی شد نتیجه معقولی است. زمانیکه شرایط بهتر شد او دیگر نفوذی نداشت (با شاید چندان جاه‌طلب نبوده است) تا آن حد که از قرار معلوم بسیاری از اولیای امور باور کرده بودند که وی مرده است.

۱. (اردوخان مغول. مقصود از این عبارت دستگاه حکومت است. مترجم)

جدا از شرح وی، بیضاوی چندین کتاب در باب فلسفه، فقه و نحو نگاشت. همه این کتابها به زبان عربی است. تنها تاریخ وی است که به زبان فارسی تالیف شده است. من به موقع اهمیت آن را تشریح خواهم کرد اما فعلاً کافی است که شباهت میان (این مورد را) با مورد طبری که مؤلف یک تفسیر قرآنی مشهور و یک تاریخ عمومی بوده در نظر بگیریم و توجه داشته باشیم که این آثار تحت تسلط حکومت سامانیان به فارسی ترجمه شده است.<sup>۱۸</sup> این بخشی از استدلال من است که اثر بیضاوی کارکرد مشابهی را در آغاز دوره مغول در ایران به انجام می‌رساند.

*نظام‌التواریخ* تنها اثر تاریخی شناخته‌شده‌ای است که بین *تاریخ جهانگشای عظاملک جوینی* (تا حدود ۱۲۵۶ م.) و *طبقات ناصری* جوزجانی (تا ۱۲۶۰ م.) از یک سو و تاریخ مشهور رشیدالدین (نگاشته شده بین سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ م.) از سوی دیگر تالیف شده است. بنابراین، این کتاب شکافی را پر می‌کند که میان ورود وحشیانه مغولان مشرک تحت فرمان هلاگو و زمان نخستین تاریخ رسمی که در حکومت غازان - پس از اینکه ایلخانان به اسلام تغییر مسلک دادند - سفارش داده شد ایجاد شده بود. به عبارت دیگر تاریخ بیضاوی خطاب به دوره‌ای زمانی است که مغولان با نتایج فتوحاتشان و نقش جدیدشان به عنوان قدرت غالب در یک کشور مسلمان ایرانی مواجه بودند.

\*\*\*

پیش از بازگشت به کنکاش در *نظام‌التواریخ* با جزئیات بیشتر، مروری بر رأی براون و دیگران بر اساس شرایط خاص خود آن ارزشمند است. این نکته یقیناً درست است که "کتاب کوچک کاسد" بیضاوی در غموض غرق شده است: در هیچ یک از بحث‌های اخیر در باب تواریخ مغول این نکته ذکر نشده است.<sup>۱۹</sup> اما اگر نظر تاریخدانان مدرن را بتوان با توسل به نظری اجمالی به *محتویات نظام‌التواریخ* توضیح داد (هرچند نه به طور کامل توجیه نمود) مهم آن است که به خاطر داشته باشیم معاصرین بیضاوی یا تاریخ‌نگاران ایرانی بعدی در این نظر سهیم نبوده‌اند. برای این نکته مدارک متنوعی وجود دارد.

نخستین آن استناد مکرر به کاروی توسط تاریخدانان بعدی است. نیک پی بن مسعود (حدوداً اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده) که تقریباً معاصر دقیق

بیضاوی است استفاده وسیعی از اثر وی به عمل آورد.<sup>۲۰</sup> آق‌سرایبی (حدوداً ۷۲۳ هـ.ق. / ۱۳۲۳ م.) نیز در بخشهایی از وقایع‌نگاری‌اش در باب عباسیان و سلجوقیان ایران از بیضاوی استفاده کرده است.<sup>۲۱</sup> حمدالله مستوفی کتاب بیضاوی را در میان مراجع تاریخ‌گزیده‌اش ذکر می‌کند (۷۳۰ هـ.ق. / ۱۳۳۰ م.)<sup>۲۲</sup> و او بعداً فهرستهایی از قبیل *فردوس‌التواریخ ابرقویی* (۸۰۸ هـ.ق. / ۱۴۰۵-۶ م.)<sup>۲۳</sup> *زبده‌التواریخ حافظ ابرو* (۸۳۰ هـ.ق. / ۱۴۲۷ م.)<sup>۲۴</sup> و *روضه‌الصفاء* میرخواند (۸۷۹ هـ.ق. / ۱۴۷۴ م.) را در مراجع خود می‌آورد. گرچه شاید یک چنین فهرستی تا قبل از زمان میرخواند صرفاً قاعده‌ای برای آن بوده که به وسیله آن مؤلف جایگاهش را در میان سلسله مراتب تاریخدانان جدی و مورد توجه مشخص می‌کرده (اما) شرح میرخواند تأیید جالبی از دلایل اهمیت بیضاوی به دست می‌دهد:

«بیشتر این کسان امامان حدیث (سنت اسلامی) و تفسیر (شرح قرآنی) هستند و موثق بودن سخنانشان به خوبی شناخته شده است.»

تاریخدان می‌بایست به تقوای دینی و قابل اعتماد بودن موصوف می‌شد. در برابر اعتراضات مردمان جاهل مبنی بر اینکه اکثریت وقایع صرفاً داستانها و افسانه‌های باستانی است میرخواند پاسخ می‌دهد که: علم تاریخ بر اساس حقیقت بنا شده است و «محال است که این انسانهای پرهیزگار برای اندرزشان از داستان و دروغ‌گویی بهره گرفته باشند... بنابراین هر آن چیزی که توسط اینان به متاخرین داده شده فارغ از عیوب و نواقص است» (تأکید از نویسنده مقاله).

برای تأیید این ادعا میرخواند می‌گوید که دلیل وثاقت آنها این است که علی‌رغم این واقعیت که سالهای زیادی از مرگ آنها گذشته، کتب آنها از تغییرات و تحولات زمان مصون مانده‌اند تا محل ارجاع و نفع عموم باشد. به بیان دیگر این آثار با شخصیت نیک و تقوای مؤلفانشان تضمین می‌شوند چنانکه (مؤلفان) با بقاء و اعتبار تألیفاتشان تعریف می‌شوند. اگر این استدلال باشد یک استدلال دوری است.<sup>۲۵</sup>

بعد از آن هم باز اثر بیضاوی غالباً مورد استناد واقع می‌شود؛ در *لسب‌التواریخ* ۹۴۸ هـ.ق. / ۱۵۴۲ م.<sup>۲۶</sup> و توسط نجم‌الدین احمد خوزانی تاریخدان هند و ایرانی قرن هفدهم میلادی که در حدود ۱۰۵۲ هـ.ق. / ۱۶۴۲ م. می‌نوشته، به ویژه در ارتباط با وقایع‌نگاری دودمانهای پیش از اسلام.<sup>۲۷</sup> من تردیدی ندارم که با مذاقه‌ای دقیق‌تر در

منابع بعدی بسیاری استنادات دیگر به *نظام‌التواریخ* پدیدار خواهد شد. در ضمن ترتیب خاص وی (از تاریخ) علاوه بر محتویات تاریخ مختصر وی یقیناً نافذ و ساری بوده است.

غالب مؤلفین که نامشان در بالا آمد از تقسیم چهارتایی بیضاوی از تاریخ پیروی کردند (نگاه کنید به پایین) و تنها اصلاحاتی جزئی برای تطبیق دودمانهای اضافی که تا زمان میرخواند بوده‌اند به عمل آوردند. ساختار بیضاوی در اثر مستوفی به نزدیک‌ترین وجهی بازتولید می‌شود؛ یا به صورت وامگیری مستقیم یا به صورت وامگیری با واسطه از طریق وقایع‌نگاری رشیدالدین و به ویژه بناکتی.<sup>۲۸</sup> پس از آن این قالب موفقیت زیادی در تاریخ‌نگاری ایرانی و در واقع در ادواربندی تاریخ ایرانی در آثار تأثیرگذار اروپائی درباره این موضوع کسب نمود.

جدول ۱ ص ۷۳.

دومین چیزی که نشانگر مردم‌پسند بودن *نظام‌التواریخ* بیضاوی است تعداد نسبتاً زیاد نسخه‌های باقی‌مانده است. فهرست‌های اصلی (نگاه کنید به شماره ۵) در حدود ۶۵ عنوان را فهرست می‌کنند که یقیناً محاسبه کاملی نبوده بلکه در مقایسه با دیگر متون بیانگر جابه‌جایی خیلی زیاد نسخه‌هاست. تقسیم این نسخ بر اساس تاریخ (آنجا که شناخته شده است) در شکل ۱ نشان داده شده است. متأسفانه منشاء بسیاری از این نسخ آن قدر برای ما ناشناخته‌اند که نمی‌توانیم ارزیابی کنیم در کجا برای این نسخ تقاضا وجود داشته، اما حداقل دامنه جغرافیایی آن از استانبول تا دکن است. به عنوان یک ابزار تحلیلی کند، اکنون صرفاً می‌توان به این توجه کرد که الگوهای باقی‌مانده از تواریخ متقدم و متاخر در باب دوران مشابه، بیضاوی را در مرتبه‌ای از مقبولیت عامه، جایی میان جوزجانی و مستوفی قرار می‌دهد (جدول ۱ را نگاه کنید).<sup>۲۹</sup> کار بیشتر بر روی محتویات کتابخانه‌های مدارس قرون وسطی و مجموعه‌های شخصی مالم امکان است که در آینده علاوه بر بررسی دقیق خود این نسخ، رهیافت دقیقتری را پدید آورد. متأسفانه چنین کاری در مرحله آغازین خود قرار دارد.

ثالثاً نکته نهایی که بیانگر مقبولیت آن است این واقعیت است که نظام‌التواریخ چندین دنباله داشته است،<sup>۳۰</sup> مسأله‌ای که من در بخش دوم این مقاله به آن خواهم پرداخت.

شکل ۱ ص ۷۴.

بدین خاطر است که باید نتیجه بگیریم که نظام‌التواریخ اثری است که به خاطر کیفیاتش توسط مؤلفین قرون وسطی تحسین شده و اکنون توسط پژوهشگران (هم ایرانی و هم غربی) ناچیز شمرده می‌شود. چنانکه از سخنان ای. جی. براون که قبل از این به آن استشهاد شد مشخص است این کتاب بی‌اهمیت است زیرا هیچ اطلاعات جدید واقعی به ما نمی‌دهد. این قضاوت نگاه غالب به ادبیات تاریخی قرون وسطی را نشان می‌دهد که صرفاً به عنوان منبع اطلاعات خام در نظر گرفته می‌شوند.<sup>۳۱</sup> اما برای نویسندگان قرون وسطایی واقعیات اهمیت اصلی را ندارند. آنها بیشتر به درسهای تاریخ (فوائد) نظر دارند و مطالبشان را برای توضیح مسائل اخلاقی و اهمیت ظهور و سقوط قدرت دودمانی به کار می‌برند. چنانکه ما از تفاسیر می‌خواند می‌فهمیم اعتبار بیضاوی بر این مبانی باید توضیح داده شود. این اعتبار از وثاقت وی به عنوان یک پژوهنده مورد احترام مذهبی برمی‌آید.

همچنین اثر وی در زمان خودش - اگرچه به میزان کمتر در زمان ما - مفید است زیرا یک کتاب راهنمای جامع و فشرده درباره شاهان و ملکه‌های ایرانی است و اثر مفیدی برای ارجاع دانشجویان است. همچنین این کتاب در نوع خودش اولین است. موقعیت زمانی چنین تصویری از تاریخ تصادفی نیست.

\*\*\*

در باقی‌مانده این مقاله مایلیم به این مسأله بپردازم که چرا اثر بیضاوی مهم است؟ من ارزش آن را آنقدرها که به خاطر مقصود آن می‌دانم به خاطر اطلاعات واقعی آن نمی‌دانم: این کتاب به دلیل مقاصدی که به خاطر آن نوشته شده و طریقه‌ای که در آن این مقصود بر ترتیب و محتویات کتاب تأثیر گذاشته مهم است.



ابتدا بگذارید به آنچه که بیضاوی خودش در مقدمه به عنوان دلیل نگارش کتاب گفته توجه کنیم:

چنین گوید مؤلف این کتاب... البیضاوی... که چون حق جل و علاء توفیق داد تا مرعلمی از علوم دینی عجاله الوقت را در ربعان شباب کتابی بتحریر پیوستم، خواستم در علم تاریخ<sup>۳۲</sup> که معظم کتاب الهی و صحف آسمانی به ذکر آن مشحون و فواید دین و دنیا در مطاوی آن مضمون، تجارب احوال گذشتگان از باب تدابیر مرشدی مشفق و تدبیر حوادث وقایع ایشان رهروان را بذکری صادق مختصری سازم مشتمل بذکر مشاهیر انبیاء و اکابر علماء و سلاطین عظام و ملوک کرام و شطری از احوال انسان بر وجه ایجاز و بیان اجنانکه خواننده ملول نشود و اگر چه از زوایدی که بعلم تاریخ زیاده تعلق ندارد خالی باشد اما آنچه این علم را لابد بود بتمام ایراد کرده: [این کتاب را از تواریخ معتبر فراهم آوردم و نظام/التواریخ نام کردم چه در آن سلسله حکام و ملوک ایران که طول آن از فرات است تا جیحون بلکه از دیار عرب تا حدود خجند چنان که یاد کرده می آید من لدن آدم علیه السلام الی یومنا هذا و هو الحادی و العشرون من شهرالله الحرام سنه اربع و سبعین و ستمائه هجریه (بیست و یکم محرم ۶۷۴ ه.ق. / هفدهم جولای ۱۲۷۵ م.) بر سبیل اتصال آوردم و آنرا بر چهار قسم نهادم و به زبان فارسی ساختم تا فواید آن عام تر بود.<sup>۳۴</sup>

بنابراین تأکید بیضاوی را بر ارزش تاریخ و فراگیری از تجارب گذشته می بینیم. در جایی وی به کتاب مسکویه- کتاب آداب العرب والفرس - ارجاع می دهد و به یقین با تجارب/لامم (تجربیات ملتها)<sup>۳۵</sup> وی آشنا بوده است. به تاریخ به مثابه کمکی برای علوم مذهبی نگریسته می شده و فایده‌ای برای این دنیا و عقبی دربرداشته است. اما همه ماجرا این نیست. مقدمه بیانگر یک یا دو نکته جالب دیگر هم هست. در وهله اول این واقعیت که این اثر به زبان فارسی توسط دانش پژوه (طلبه‌ای) نوشته می شود که شهرتش تا آن زمان به خاطر کارهایش در علوم دینی بوده بیانگر هدفی مشابه با برنامه ترجمه در عصر سامانیان است. علاوه بر کارکردهای ادبی و عالمانه آن، این (اثر) انگیزه‌ای سیاسی و تبلیغاتی داشته که همانا مشروعیت بخشی به حکومت مستقل آنها در ایران شرقی است.<sup>۳۶</sup> ثانیاً توجه به حدود ایران و تأکید بر حکمرانان آن بیانگر عنصری ملی‌گرایانه در این کار است که بار دیگر بازتابی از ادبیات تاریخی دوران سامانی است. در

نسخه‌های متعدد (هرچند نه در نسخه تهران) واژه مورد استفاده ایران زمین - سرزمین ایران - است. چنانکه در پایین آورده‌ام همین نکته بعداً رخ می‌دهد. کلید اصلی این جنبه از کار در قطعات پایانی قرار دارد. این بخش درباره مغولان است:

هشتمین گروه مغولان هستند که مقدم و مقتدای ایشان چنگیزخان است. در سده سیع و عشر و ستمایه (۶۱۷ ه.ق.) خروج کرد بر خوارزمشاه و او و اولاد او تمامی بلاد خطا و ترک و ایران بگشودند و ممالک و ملوک را مسخر کردند. از ایشان اول کسی که در ایران زمین حکم کرد و ممالک آن را فتح نمود هلاکوخان بود. پسر او آباقا پادشاه ایران زمین، روم و عراق و تمامی ممالک آنهاست. به عدل و رافت میلی تمام داشت و اهل اسلام را به تمامی مراعات می‌کرد. مدار ملک او نایب و حاکم وی امیر سوغنجاق است. فارس و بغداد بتخصیص تعلق بوی داشته، و به کرداری پسندیده و شفقت و عدالتی تمام موصوف بوده و بزبان همگنان ذکر و شکر وی جاری شده، و (دیگر مدار ملک وی) صاحب عادل - شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین محمد الجوینی - که صاحب *الدیوان الممالک* می‌باشد است. نیاکان وی نسلها اشرف خراسان بوده و تحت تسلط شاهان سابق اقتدار زیادی داشته‌اند. امروزه دربار وی مأمّن سلاطین ایران است. او در انجام اعمال خیر و رعایت اسلام و تفقد احوال فضلا و تعظیم علماء همگان را پشت سر نهاده است.<sup>۳۷</sup>

در اینجا اشاره به جوینی و حمایت وی از اسلام بسیار مهم است. آنچنانکه ملکیان - شیروانی به نحو متقاعدکننده نشان داده‌اند پسران جوینی به میزان زیادی در کوشش برای وارد نمودن حکمران مشرک - آباقا - به اسلام دخیل بودند. اما قرار دادن حکمران مغول در بستر وسیعتری از تاریخ ایران به همان اندازه مهم بوده است. کانونی از چنین کوششهایی توسعه محلی بود در تخت سلیمان که به لحاظ نمادین بار زیادی داشت.<sup>۳۸</sup> اگرچه شاید شمس‌الدین در برنامه اسلامی کردن گرفتارتر بود، اما برادر وی عطاء ملک والی بغداد و مؤلف *تاریخ جهانگشا* که انباشته از نقل - قولهایی از شاهنامه فردوسی - که شاید مدافع احیاء گذشته ایرانی بود - است با سقوط بغداد در سال ۶۵۶ ه.ق. / ۱۲۵۸ م. و ختم سلطه خلافت عربی کار را سبکتر کرد. با این پس‌زمینه می‌توان متوجه شد که این نظر که نوشتن *نظام‌التواریخ* بیضاوی جزئی از برنامه تبلیغات سیاسی جوینی است معقول است.<sup>۳۹</sup>

آیا می‌توان تنها با ذکر نام شمس‌الدین جوینی و همکار مغول وی - سوغنجاق - آقا - این تفسیر از نیروی جان‌دهنده به تاریخ خلاصه بیضاوی را واقعاً موجه دانست؟ در حالیکه علیرغم ستایشی که در صفحه پایانی نثار آنان شده اثر رسماً به آنها تقدیم نشده است. من فکر می‌کنم که تحلیل نظام‌التواریخ به طور قاطع نشان می‌دهد که این تفسیر را می‌توان به جا دانست.

### محتویات و ساختار نظام‌التواریخ

نظام‌التواریخ دورانی را از حضرت آدم تا زمان حال (حکومت آباقاخان) در چهار بخش شامل می‌شود: (۱) پیامبران (۲) شاهان ایران پیش از اسلام (۳) خلفاء (۴) دودمانهای مستقلی که در طول دوران خلافت بر ایران حکمرانی کردند. این نوع تالیف کاملاً بدیع<sup>۴۰</sup> نیست، در پس زمین‌الخبار گردیزی و به ویژه طبقات ناصری جوزجانی (۱۲۶۰ م.) که آنچنانکه از عنوانش برمی‌آید بر اساس ترتیب نسلهای دودمانهای حاکم تنظیم شده نیز چنین دیدگاهی قرار گرفته است. واضح‌ترین الگوی بیضاوی این الگو بود و گمان می‌رود که تا سال ۱۲۷۰ م. در ایران رایج بوده است. اما علی‌الظاهر ترتیب ساختاری بیضاوی در نوع خود اولین بوده است.

تأکید متفاوتی که بر چهار بخش گذاشته شده کاملاً بر ملاکننده (مقصود) است. از شکل ۲ ما درمی‌یابیم که در مقایسه با تأکید صریح‌تری که بر دودمانهای ایرانی گذارده شده (در حدود ۷۷ درصد از کل کتاب) تأکید نسبتاً اندکی بر پیامبران و روی هم‌رفته دودمانهای اسلامی (خلفاء راشدین، امویان و عباسیان) گذاشته شده است. در واقع به هیچ‌وجه زندگی پیامبر به جز تولدش که در دوره سلطنت انوشیروان بوده پوشش نیافته است.<sup>۴۱</sup>

اگر برای تأمل بر طول دوره سلطنت دودمانهای مختلف دوران اسلامی تفکیک بیشتری انجام دهیم (به شکل ۳ نگاه کنید) چندین نکته غیرمعمول برجسته به میان می‌آید به عنوان مثال فقدان اطلاعات درباره عباسیان در تضاد با تأکید بر دوران کوتاه صفاریان و اهمیت نسبی که به سلغریان داده شده است (نگاه کنید به پایین) بنابراین نکته نخست آن است که اگرچه این (کتاب) معمولاً به عنوان یک تاریخ عمومی نمایانده می‌شود اما تأکید زیادی بر ایران دارد. در این بستر، جالب است که

تعریف بیضاوی را از ایران یا ایران - زمین به خاطر بیاوریم؛ از فرات تا جیحون - مرزهای سنتی - که سپس بیضاوی آن را دقیق می‌سازد (به این ترتیب) که شامل دورترین نقاط سرزمینهای عرب در غرب و سرزمین خجند در شرق می‌شود یعنی ممالک گسترده‌ای که توسط مغولان اداره می‌شد. آنچه که بیضاوی بدان توجه دارد ایران به عنوان بخشی از امپراتوری مغول است نه دنیای اسلام به مثابه یک واحد یکپارچه.<sup>۴۲</sup>

ثانیاً ما می‌توانیم به این نکته توجه کنیم که مغولان در انتهای فهرست فرمانروایان مستقل ایرانی معرفی می‌شوند. با در نظر گرفتن پذیرش وسیع مطلب فوق توسط تاریخدانان بعدی امکان دارد که (این مساله) بدیهی به نظر برسد، اما توجه به این نکته ارزشمند است که بیضاوی نخستین کسی بود که تصویری از مغولان به دست داد که در آن تصویر مغولان به صورت کلی صرفاً دودمان ایرانی دیگری (معرفی شده بودند). هم عطاء ملک جوینی در تاریخ جهانگشا و هم جوزجانی به مغولان به مثابه متجاوزان قاهر نفرت‌انگیز می‌نگریستند. برای جوینی آنان فقط به عنوان نوعی تازیانه الهی توضیح‌پذیر بودند و ورود آنها تنها می‌توانست به مثابه ظهور نیت مرموز خداوند درک شود. جوزجانی نیز که به رخدادهای آن زمان نزدیک بود و وقایع را در دنیایی که مغولان ویران می‌کردند گزارش می‌کرد تنها آفت و بلایی را که بر سر اسلام آمد می‌دید. مشابه آن را می‌توان در مورد کتاب الفخری نوشته ابن طقطقی گفت. اگرچه که در سال ۷۰۱ ه.ق. / ۱۳۰۲ م. (به زبان عربی، در موصل) نوشته شده، اما نگاهی است به گذشته، به عصر سپری شده، در اواخر نابودی خلافت عباسی.<sup>۴۳</sup> در مقابل آن، از نظر بیضاوی که شاید از پسران جوینی ملهم بوده مغولان باید جذب شده و با خصوصیتی که از یک دودمان ایرانی انتظار می‌رود و پذیرفته است تطبیق داده شوند. همچنین در جانشینی دودمانها و جابه‌جایی قدرت از یکی به دیگری می‌توانیم توجه تاریخدانان ایرانی را به تأکید بر تداوم سنت پادشاهی ایرانی ببینیم.

شکل ۲ ص ۷۹.

بنابراین علاوه بر این نکته می‌توانیم به بُعد اخلاقی کار بیضاوی و تأکید (وی) بر برخی خصوصیات مشخص پادشاهی توجه کنیم. او فهرست بلند بالایی از فرمانروایان ایرانی به دست می‌دهد و تقریباً همه آنها با سطری در ستایش و ویژگیهای نیکشان به صورت خلاصه معرفی می‌شوند که از میان اینها (ویژگیهای نیک) طبیعتاً اوصاف عادلانه همراه با قانونمندی باثبات و همچنین توجه نمودن به خردمندترین مردان عصرشان (در برخی موارد) و گزارشی از کارهای ساختمانی آنها مدنظر است. یک نمونه از خیل آنها داراب بن بهمن از سلسله کیانیان است که هم عادل و هم خردمند بود و بیشتر ملوک آفاق مطیع وی بودند. او وزیری خردمند و تیزهوش به نام رشین داشت. وی بیشتر عمرش را در فارس گذراند و شهرهای داراب جرد و کوره را بنیان نهاد. افلاطون شاگرد سقراط از حکماء عصر وی بوده است.<sup>۴۴</sup> پس از مقداری از این دست (مطالب)، به گونه‌ای غیرمنتظره به سخن گفتن از آباقا می‌پردازد، آباقا که جوینی با مشقات زیاد و به زحمت توانست وی را از قتل عام اهالی هرات در سال ۱۲۷۰ م. و تبدیل آناتولی مرکزی به بیابان در سال ۱۲۷۷ م.<sup>۴۵</sup> منع گرداند به پادشاهی با میل وافر به عدل و رأفت و مرحمت تمام به مسلمانان، استحاله می‌یابد. نسخه‌های اصلاح شده بعدی از وی به عنوان پادشاهی نیکوسیرت یاد می‌کنند در حالیکه همزمان پدر وی هلاگو که نابود کننده بیرحم اسماعیلیان، بغداد، دمشق و حلب بود با صفت پادشاهی نیکوسیرت و صورت و صاحب رأی توصیف می‌شود.<sup>۴۶</sup>

ضمناً تنها استثنائی که به گزارش معمولاً طرفدارانه بیضاوی از دودمانهای متقدمتر وارد می‌شود در خصوص اسماعیلیان (ملاحده، کوهستانیان) است که رفض و بدعت آنان توسط هلاگو از ریشه برکنده شد. گنجاندن آنها در میان فرمانروایان مستقل ایرانی تا حدودی تعجب‌آور است اما تا آنجا که من جستجو کردم این بخش در تمام نسخ مندرج نیست.<sup>۴۷</sup>

اگر گنجاندن اسماعیلیان تعجب برانگیز است شاید فصل مربوط به اتابکان سلغری نیز چنین باشد. خود بیضاوی می‌گوید که اگرچه سلغریان در وسعت حکومتشان شبیه دیگر شاهان نبودند با این همه از آنجا که آنان بر فارس حکومت می‌کردند که مرکز باستانی پادشاهی ایرانی بوده و در کوششهایشان در انجام اعمال

نیک برجسته بودند و هم از آنجا که معاصران (بیضاوی) نسبت به فرمانروایی ابوبکر بن سعد (۱۲۲۶-۶۰ م.) جز ستایش و سپاس چیزی بر زبان نمی‌راندند بیضاوی نخواست که آنها را از کتاب خود خارج نماید.<sup>۴۸</sup>

گنجاندن آنها در مقابل خوارزمشاهیان نقائص خوارزمشاهیان را برجسته‌تر کرده و به آغاز (دوران) مغولان کمک می‌کند. در روزگار بیضاوی هنوز سلغریان تحت تسلط ایلخانان بر فارس حکم می‌راندند، رئیس مغولی که در آن زمان به تخصیص در این ولایت منصوب شده بود کسی نبود مگر همکار جوینی، سوغنجاق‌آقا، که در صفحات پایانی این متن ذکر آن به میان می‌آید.

### شکل ۳. ص ۸۱.

سوغنجاق‌آقا ازدودمان مغولی شریفی بود که از یکی از چهار قهرمان چنگیزخان نشأت گرفته بودند. وی فرمانده نظامی عالیرتبه و همچنین مرد تدبیر و فرهنگ بود. پس از سقوط بغداد او مسوول تهیه سیاهه‌ای از اموال خلیفه شد.<sup>۴۹</sup> در سال ۶۷۰ ه. ق. / ۱۲۷۱ م. و مجدداً در سال ۶۷۸ ه. ق. / ۱۲۷۹ م.<sup>۵۰</sup> امیرکبیر تحت حکومت آباقا برای اخذ مالیاتها به فارس اعزام شد. در مرتبه دوم بود که وی کوشش نمود تا بیضاوی را به سمت قاضی فارس برگمارد. اگرچه از جانب برخی از جناحهای شهر به وی خوشامد گفتند به نظر می‌رسد که این حرکت با مقاومت نهاد دینی محلی روبرو شد و به هر تقدیر بیضاوی به زودی مجبور گردید تا اسماعیل بن یحیی الفالی را که از خاندان قضات در آن ولایت و از قرار معلوم مسوول قبلی این سمت بود<sup>۵۱</sup> در این سمت سهیم گرداند. در اینجا چندان مطلوب نیست که به تفحص در سیاست محلی شیراز بپردازیم هرچند که هرگاه سنگی را از سطح تاریخ ایران برداریم به سهولت می‌توان مشاهده کرد که معمولاً زندگی متراکمی در زیر آن وجود دارد که متضمن تعاملات میان چهره‌های برجسته شهری است؛ چهره‌هایی که در انتظار شناخته شدن هستند اما غالباً همگی آنها به تمامی فراموش می‌شوند.<sup>۵۲</sup> تنها مسأله‌ای که به اینجا مرتبط است تا آنجایی است که وضعیت زمانی و بستر محلی و بی‌واسطه تألیف نظام‌التواریخ را روشن می‌کند.

بیضاوی می‌بایست این اثر را میان نخستین و دومین سفر سوغن‌جاق به شیراز شروع کرده باشد. این سال - ۶۷۴ هـ ق. / ۱۲۷۵ م. - یا دقیقاً قبل از مرگ پدر بیضاوی یا به احتمال بیشتر درست پس از آن بوده است. شاید تا حدودی *نظام‌التواریخ* پیشکشی بوده است به مراجع مغولی برای آنکه کمک کنند به حفظ انتصاب بیضاوی در شغل پدر. ستایشی که در انتهای متن نثار سوغن‌جاق شده احتمالاً نشانگر موفقیت موقتی بیضاوی در حفظ این منصب است و در عین حال تأییدی است بر کوششهای امیر و جوینی در پشتیبانی از اسلام. اگرچه که ستایش از سوغن‌جاق و جوینی لزوماً مستلزم آن نیست که *نظام‌التواریخ* فقط در سال ۶۷۸ هـ ق. / ۱۲۷۹ م. تکمیل شده باشد اما یک قطعه مهم که شاهدی دایر بر این نکته باشد وجود دارد. در نسخه پرینستون بیضاوی همچنین وزیر سوغن‌جاق - خواجه نظام‌الدین - را می‌ستاید:

امیر سوغن‌جاق خواجه نظام‌الدین وزیر را که وزیر شاهان پیشین بوده به تصدی امور فارس - که پایتخت اولیه ایران است - برگمارد. در این ایام در عقل و قضاوت صحیح هیچکس همچون وی نیست و مردم شیراز از آسایش فراوانی در سایه وی برخوردارند. به راستی که وی در پی خیر مسلمین و عزت و قدر اسلام است؛ علماء و فضلاء در این زمانه در حضور وی در اطمینان کامل به سر می‌برند.<sup>۵۳</sup>

مطابق (مندرجات) و صّاف، نظام‌الدین در همان سال ۶۷۸ هـ ق. / ۱۲۷۹ م. به عنوان وزیر منصوب گردید و *نظام‌التواریخ* باید به هنگامی که وی به همراه سوغن‌جاق اندک زمانی پیش از مرگ آباقا در سال ۶۸۰ هـ ق. / ۱۲۸۲۵ م.<sup>۵۴</sup> مغضوب شدند جایی در میان این دوران کوتاه تکمیل شده باشد یا دست کم آنکه روایتی که در نسخه پرینستون نمودار شده این چنین است. مرگ آباقا بلافاصله موجب آن نشد که نفوذ جوینی و سوغن‌جاق پایان بیابد بلکه گروه اسلامی‌کنندگان به مرور با شکست و مرگ جانشین وی احمد تگودار به محاق رفتند.<sup>۵۵</sup>

شاید گنجاندن سلغریان صرفاً مربوط به علاقه محلی بیضاوی نبوده بلکه منعکس کننده اعتبار ایرانی و اسلامی آنهاست. هرگاه که فرصتی پیش بیاید بیضاوی یادآوری می‌کند که قلمرو آنان (فارس) مرکز باستانی شاهان ایرانی بوده است.<sup>۵۶</sup> چنانکه توسط ملکیان - شیروانی نشان داده شده خود سلغریان نیز از قرار معلوم این حس را

داشته‌اند. وی از آنها با عنایت به ارتباط اسطوره‌ای و نمادین پیامبری سلیمان با محل مقبره کورش کبیر در پاسارگاد و بنای مسجد مادر سلیمان<sup>۵۷</sup> آنها در آنجا با عنوان "وارثان پادشاهی سلیمان" سخن می‌گوید.

بنابراین وقتی که ای. جی. براون درباره دیدگاه نسبتاً محدود (محلی) بیضاوی می‌نویسد که وی "از لحاظ عملی تمام تاریخ را به جز آنچه که به اسلام و مسلمانان مرتبط است (یعنی) پادشاهان باستانی ایران و پیامبران و مشایخ یهودی را کنار می‌گذارد" و بومی شیراز بودن وی را با این بیان که شیراز از خطوط اصلی ارتباط میان شرق و غرب بر کنار بوده بی‌اهمیت می‌شمارد قضاوت وی ناصحیح است.<sup>۵۸</sup>

اگر نسل بعدی تاریخدانان که وی آنها را با بیضاوی مقایسه می‌کند یعنی رشیدالدین و بناکتی دیدگاه وسیعتری از امپراتوری مغول داشتند به میزان زیادی مرهون نظر سروران آنها یعنی غازان و الجایتو بوده که می‌خواستند تا به حفظ گزارشی از دستاوردهای جهانی مغولان در زمانی بپردازند که اولاً عناصر متنوعی در امپراتوری به نحو روزافزونی با یکدیگر بیگانه می‌شدند و ثانیاً عناصر منفردی نظیر خود ایلخانان در خطر از دست دادن هویت مغولی خود تحت تاثیر فرهنگهای رعایایشان بودند.<sup>۵۹</sup>

در زمانی که رشیدالدین [تاریخ خود را] می‌نوشت غازان مسلمان شده بود، نوشتن اثری که وی را به یک شاه-فیلسوف ایرانی مسلمان تبدیل نماید آغاز شده بود. چنانکه در بخش دوم این مطالعه خواهیم دید نسخه‌های متأخر نظام‌التواریخ به احتمال توسط خود بیضاوی برای آنکه بخشی از این جریان باشد تالیف شده‌اند.

در اواخر دهه ۱۲۷۰ م. برای بیضاوی و حامیانش یعنی پسران جوینی و سوغنجاق آقا هنوز آینده مطلوبی وجود داشت. نظام‌التواریخ و فعالیت‌های تبلیغاتی همزمان با آن در تخت سلیمان و دیگر جاها در آغاز نمودن این روند نقش داشتند. بیضاوی مغولان را در مرحله پس از فتوحاتشان به عنوان آخرین جانشین دودمانهای ایرانی معرفی نمود و در برابر نگاه خیره آنها آیین‌های از تقدیرشان و الگویی برای حکمرانی قرارداد هرچند در قیاس با آنچه که فردوسی در شاهنامه آورده بود آیین‌های معمولی و حقیر بود. خلاصه بودن، فشردگی و تأکید بر حکومت



عادلانه و برنامه‌های ساختمانی در ترکیب با زبان ساده آن، آن را بیانی دسترس‌پذیر و قوی از تداوم تمدن ایرانی پس از بزرگ‌ترین تنزل تاریخی آن گردانید.

بنابراین همانگونه که پیش از این بیان کردم این کتاب شباهتهایی با ترجمه‌هایی از ادبیات فارسی که توسط سامانیان حمایت می‌شد و در آن می‌توان واکنشی تأخیری به فتوحات اسلامی عرب را مشاهده نمود داراست. این فتوحات دگرگونی عظیمی در گذشته بودند که تاریخ ایران را در مسیر تازه‌ای قرار دادند. در هر دو مورد هویت ایران با امت اسلامی بیان می‌شد. ترجمه تفسیر و تاریخ طبری برای مخاطب ایرانی، خاندان خلافت رسمی را در طریق تکامل و بسط سیاسی و عقیدتی اسلام نشان می‌داد. در عین حال اعتبار بیضاوی به عنوان عالم دینی و مفسر قرآن بر وثاقت وی به عنوان تاریخدان می‌افزود. اما آنچه که اهمیت داشت پیوستگی فرمانروایی مشروع با قلمرو ایران- ایران زمین- بود که هم در جرح و تعدیل اساسی بلعمی از تاریخ طبری و هم در گزینش بیضاوی از (تاریخ) ایران برای (درج در) نظام/تواریخ و تأکید ساختاری آن بر ایران بازتاب می‌یافت. هر دو به طرق متفاوت در خدمت بیان بازگشت پادشاهی تحت حکومت مغولان به خاور ایرانی هستند و این مساله در پس زمینه فروریختن سلطه عراقی (دستگاه خلافت) و تغییر توجه فلات ایران به سمت آسیای مرکزی رخ می‌داد. اثر بیضاوی نخستین اثر از زنجیره طولانی از تواریخ عمومی ایرانی است که این سازمان‌دهی را در مسیر صحیح خودش نگاه می‌دارد.

## پی‌نوشت‌ها

1. Tauer, 1968, p. 438.
2. Brown, 1902-24, vol III, p. 100.  
مراجع به طور کامل در کتابشناسی آورده شده است.
3. Meisami, 2000; همچنین نک به: Meisami, 1999.
4. نظام‌التواریخ، تصحیح شمس‌الله قدری، حیدرآباد، ۱۹۳۰؛ و تصحیح بهمن کریمی، تهران، ۱۳۱۳ ه.ش. / ۱۹۳۵ م.: که از این پس به ترتیب بیضاوی/ه و بیضاوی/ت ذکر خواهد شد.
5. برای نسخه‌ها نک به: Storey, 1970, pp. 70-1. تکمیل شده توسط Bregel, 1972, vol. 1, pp. 298-300 و منزوی، ۱۳۵۳ ه.ش. صص ۷-۴۲۰۶. در خصوص نسخه‌هایی که من مورد بررسی قرار داده‌ام به بخش دوم این مقاله نگاه کنید.
6. دو ساسی، ۱۷۹۸ م.
7. براساس قدری، صص ۲۰-۲۲. بیضاوی/ه مبتنی است بر نسخه‌ای در مجموعه اصفیه به تاریخ ۱۲۵۷ ه.ق. / ۱۸۴۱ م. که روگرفتی است از یک نسخه اصلی قرن هشتم ه. / چهاردهم م. یا قرن نهم ه. / پانزدهم م. این شاید نسخه اصفیه، تاریخ ۱۳۹۹ باشد. اگرچه بیان این نکته بدون بررسی این نسخه که دو بار و به طور متفاوت فهرست شده است نسنجیده خواهد بود. توسط منزوی، ۱۳۵۳ ه.ش.، صص ۴۲۰۷ (شماره‌های ۴۳۵۶۷، ۴۳۵۶۸، ۴۳۵۶۹). کریمی، صص، وی صرفاً می‌گوید که نسخه‌های بسیاری را مقابله کرده است.
8. مدرس، جلد ۱، صص ۳۰۵-۶، به قاموس‌الاعلام (یا فرهنگ عمومی تاریخ و جغرافیا، نگارش توسط شیخ سامی - بی فراشری، استانبول، ۱۳۰۶/۱۸۸۹)، جلد ۱، صص ۷۲۴، جلد ۲، صص ۱۴۴۰ استشهد می‌کند: گفتن اینکه چندان منبع موثق نیست درست است.
9. بیضاوی/ه، ص ۱؛ مقایسه کنید با بیضاوی/ت ص ۲، جاییکه نام پدرش ابوالقاسم محمد و نام پدر بزرگ وی عبدالله ذکر می‌شود. مغایرتها همچنین توسط ابن زرکوب مورد توجه قرار گرفته است، ۱۳۵۱ ه.ش.، ص ۱۸۲، این اثر دیگری است که مسائل متنی بیشماری را به میان می‌آورد.
10. به ویژه نک به: Kohlberg, 1989، که به درستی به غیرقابل اطمینان بودن اطلاعات در Ibrahim, 1979 توجه نشان داده است.
11. بیضاوی/ت، ص ۸۹، به نظر می‌آید که چنین معنایی دارد. مقیاسه کنید با Rieu, 1881, p. 823. در بیضاوی/ه نیست. همچنین نگاه کنید به ابن زرکوب ص ۱۸۲، که تاریخ مرگ وی را در ۶۷۳ ه.ق. به دست می‌دهد؛ جنید شیرازی، ۱۳۸۲ ه.ش. صص ۲۹۵ که تاریخ ربیع‌الاول سال ۶۷۵/اگوست - سپتامبر ۱۲۷۶ م. را داراست.
12. نگا به: پاورقی شماره ۵۱

۱۳. Subki, vol. VIII, al-Subki, p.158 هیچ نشانی از تاریخ این مساله و وزیری که وی را مجدداً ابقاء نمود وجود ندارد. این واقعیت که این مساله مستلزم آن است که وی منصب خود را از دست داده باشد بیانگر آن است که در حکومت احمد تگودار بوده است. نگاه به زیر و مقایسه کنید با Ibrahim, 1979, pp.313-14. ۱۴. ابن زركوب، ص ۱۸۲؛ ابن کربلائی، ۱۳۴۴ ه.ش.، ص ۳۱۵. مطابق نظر کهلبرگ، ص ۱۵، بیضاوی در حکومت ارغون خان (۱۲۸۴-۹۱ م.) قاضی موطن خود - بیضاء - گردید و بعدها به تبریز نقل مکان نمود.
۱۵. الصفادی، جلد ۲۱، ص ۲۲۰. اردبیلی، متولد به سال ۶۷۴ ه.ق. / ۱۲۷۵ م. در دهه بیست عمرش در تبریز تحصیل می‌کرده و بعدها در سال ۷۱۰ ه.ق. / ۱۳۱۰ م. به بغداد رفت. مقایسه کنید با ابن هاجر، ۱۹۶۶، جلد ۳، ص ۱۴۴ (۷۱۶ ه.ق.) و ابراهیم، ۱۹۷۹، ص ۳۱۵ (اگر صحیح باشد ۶۸۳ ه.ق.).
۱۶. به عنوان مثال تصحیح اول از ابن زركوب تاریخ ۷۰۸ ه.ق. را به دست می‌دهد و تصحیح دوم تاریخ ۶۸۰ ه.ق. را. مشکل مشابهی در تاریخ گزیده مستوفی (۶۸۵ و ۷۱۶ ه.ق.) وجود دارد. نگاه کنید به تاریخهایی که در بیضاوی / فهرست شده‌اند. جنید شیرازی، ص ۷۷ شماره ۲؛ ابن کربلائی، صص ۳۱۵-۱۷؛ مرتضوی، ۱۳۷۰ ه.ش. ص ۳۸۵. n. اغلب دیگر مؤلفان نیز قطعات مشابهی به دست می‌دهند.
17. Van Ess, 1978, pp.261-70.
- و برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به Kohlberg, 1989, pp.15-16. با مراجع. مستوفی، تاریخ (۱۳۶۲ ه.ش.)، ص ۷۰۶.
۱۸. برای این بحث نگاه کنید به Meisami, 200, pp.356-7&id.1999. 19. Blochet, 1910; Tauer, 1968; Jahn, 1963. spuler, 1955, p.466.
- اسپولر این کتاب را برای دوره مغول به طور اختصار "بی‌ارزش" می‌داند.
۲۰. مقایسه کنید با نسخه منحصر بفردی از De sacy, 1798, p.680. in Bibliotheque nationale de France(Paris), Ancien fonds 61.
۲۱. Koprulu, 1992, p.1. این بخشهای آغازین تصحیح نشده باقی ماندند و من نتوانستم از این نسخ بهره ببرم. براساس مطالعه‌ای که توسط ای.اچ. مورتون صورت گرفته و در آینده منتشر خواهد شد بیضاوی خودش اثر نیشابوری را مورد استفاده قرار داده است. (همان گونه که غالب کسانی که در باب تاریخ سلجوقی بحث می‌کردند چنین کرده‌اند).
۲۲. مستوفی، تاریخ، (۱۳۶۲ ه.ش.)، ص ۷.
23. Dorn, 1852, p.265.
24. Blochet, 1910, p.58.
۲۵. میرخواند، ۱۳۳۹ ه.ش. جلد ۱، صص ۱۴ و ۱۶-۱۸. میرخواند مجدداً در ص ۶۲۴ آنجا که درباره وطن وی بیضاء که به دست گشتاسب بنا نهاده شده سخن می‌گوید به وی ارجاع می‌دهد.
۲۶. نگاه کنید به قزوینی، ۱۳۶۳ ه.ش. صص ۵۰ و ۵۷-۸ و ۶۰ و ۸۱؛ از منصور صفت گل بسیار متشکرم که توجه مرا به این نکته جلب نمود.
۲۷. نجم‌الدین احمد، تیراز، به ویژه نگاه کنید به ۱۹۳ و ۱۹۴؛ نجم‌الدین صاحب نظام/تسوارین را در وقایع-نگاری ساسانیان به عنوان مرجعی موثق و نزدیکتر به حقیقت نسبت به دیگران می‌داند.

۲۸. قدری، در بیضاوی/ه، صص سیزده- چهارده، محتویات مشابهی از این آثار را به شکل جدول به صورت منظم تشریح می‌کند.
۲۹. بر اساس الگوهایی که فقط از Storey/Bregel اخذ شده‌اند.
۳۰. به عنوان مثال در کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه خطی ۲۱۴۴، دنباله‌ای است که متنی است متعلق به دوره صفوی و بسیار خلاصه تا سال ۹۴۰ ه.ق./۱۵۳۳-۴م. با اضافات بیشتر تا سال ۹۹۸ ه.ق./۱۵۹۰ م. نگاه کنید به منزوی ۱۳۵۳ ه.ش، شماره ۴۳۵۵۳.
۳۱. مقایسه کنید با Waldman, 1980, pp.3-4.
۳۲. این بخش از کتاب *نظام‌التواریخ* که توسط نگارنده مقاله-پرفسور چارلز ملویل- به زبان انگلیسی برگردانده شده جهت ترجمه به زبان فارسی با کتاب *نظام‌التواریخ بیضاوی* /ت مقابله شده و با استفاده از عبارات این نسخه به فارسی ترجمه شده است. مترجم.
- نگارنده: مشخص نیست که این محصول اولیه، شامل شرح وی بر قرآن که تاریخ تالیف آن به نظر ناشناخته می‌رسد هست یا خیر. ابراهیمی، ۱۹۷۹، ص ۳۱۵. می‌گوید که این شرح به هنگامیکه بیضاوی در تبریز بود تالیف شده که بیانگر آن است که پس از *نظام‌التواریخ* ترجمه شده است. این داستان در حاجی خلیفه، ۱۳۶۰ ه.ش. جلد ۱، ص ۱۸۷ که بیضاوی آن را پس از رها کردن مناصب دنیوی نوشته، تأییدی است بر این نظر.
۳۳. جملاتی که در کروش قرار گرفته‌اند در تعدادی از نسخی که مورد بررسی قرار دادم وجود نداشتند.
۳۴. بیضاوی/ت، صص ۲-۳، با ارجاع به نسخه استانبول ۳۶۰۵/۲، f.102r-v و نسخه پرینستون گارت f.1v-2r, B. ۲۴۷ اصلاح شده است. در بیضاوی/ه صص ۱-۲. به میزان زیادی خلاصه شده است. از ای. اچ. مورتون به خاطر راهنمایی وی در خصوص ترجمه این متن نسبتاً پیچ‌درپیچ سپاسگزارم.
۳۵. بیضاوی/ت، ص ۱۰، بیضاوی/ه، ص ۹؛ در خصوص مسکویه نگاه کنید به khalidi, 1994, pp.170-6.
۳۶. نگاه کنید به Meisami, 2000, pp.364-8 و به ویژه توجه نمایید به اثر Elton Daniel و Meskoob, 1992, pp.71-4.
۳۷. در ترجمه این بخش از مقاله، متن انگلیسی مقاله با کتاب بیضاوی/ت مقابله گردید و تا آنجا که امکان داشت از عبارات این کتاب استفاده به عمل آمد اما از آنجا که نگارنده متن بیضاوی/ه را مورد استفاده قرار داده است در برخی مواضع مغایرت‌هایی مشاهده شد که به ناچار در ترجمه این موارد عبارت انگلیسی به فارسی برگردانده شد. مترجم.
- نسخه گارت f.41r-v مقایسه نمایید با بیضاوی/ت، صص ۹۴-۵، بیضاوی/ه، ص ۸۳؛ اختلافات فراوانی دیده شده است. فقره‌ای متناظر با زبانی بسیار شبیه در *وصاف*، ۱۲۶۹ هجری، صص ۵۵-۵۶ یافت می‌شود.
۳۸. esp.pp.54, 1991. Melikian-Chirvani. مقایسه نمایید؛ همچنین نگاه کنید به همان ماخذ، ۱۹۹۷، به دفعات به آن ارجاع داده شده است.
۳۹. برای اطلاع از کوششهای جوینی همچنین نگاه کنید به مطالعه اخیر که توسط اودین انجام گرفته است. او اشاره‌ای به بیضاوی نکرده است.
- Audin, 1995, esp. pp.21-36.

۴۰. مقایسه کنید با Cahen, 1986, pp. 180-1. با ارجاع به *مجمّل التواریخ*. ضمناً *مجمّل التواریخ علی الظاهر* نخستین موردی بوده که از عنصر "التواریخ" در عنوان خود استفاده نموده است.

۴۱. بیضاوی/ت، ص ۳۵. این تحلیل بر اساس تجزیه متن تصحیح تهران صورت گرفته و ممکن است که برای دیگر تصحیحات به کار نیاید. به عنوان مثال در تصحیح حیدرآباد یک فقره اساسی درباره محمد (ص) وجود دارد صص ۳۷-۳۸. اما جدا از برخی اختلافات، بخش مربوط به شاهان پیش از اسلام و دودمانهای مستقل باز هم ۷۴ درصد از متن محسوب می‌گردد.

۴۲. مقایسه کنید با توصیف متاخرتر: *نزّهت القلوب* (۱۳۷۸ ه.ش). ص ۵۷. کراولسکی در باب مفهوم ایران زمین بحث کرده است.

Krawulsky, 1978, pp. 11-17.

۴۳. نگاه کنید به مقاله من "ابن طقطقی" (ملویل، ۱۹۹۷) با ارجاعات آن. همچون جوینی و جوزجانی، او نقاط قوت مغولان و نقاط ضعف عباسیان را به عنوان طریقی برای توجیه آنچه که رخ داده بود بیان می‌کند.

۴۴. بیضاوی/ت، ص ۲۱؛ بیضاوی/ه، ص ۱۸. آشکارترین منبع بیضاوی *فارسنامه ابن البلخی*، ۱۹۲۱ م. ص ۵۵ است که در آن این وزیر رشتان نامیده شده است.

در متن انگلیسی نگارنده به نقل از *نظام التواریخ افلاطون* را شاگرد ارسطو معرفی نموده که با توجه به واقعیت تاریخی و همچنین با نظریه متن *نظام التواریخ* که در آن به جای ارسطو، سقراط به کار برده شده است به نظر می‌رسد که استفاده از لغت ارسطو در این موضع نادرست است و به همین دلیل در ترجمه به سقراط برگردانده شد. مترجم.

۴۵. مقایسه کنید با Aubin, 1995, pp. 24, 31.

46- Bibliotheque nationale de France, Supplement persan 1518, f. 57 v; 1362, f. 44 v.

(با دنباله‌هایی تا پایان دوران ابوسعید)

۴۷. در تصحیح حیدرآباد فصلی درباره اسماعیلیان وجود ندارد. همچنین نگاه کنید به بخش دوم این مقاله.

۴۸. بیضاوی/ت، صص ۶۰-۱؛ این متن و برخی نسخ متقدم مثل نسخه کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه f. 56r، ۲۱۱۱ واقعاً به پسر وی سعد بن ابوبکر که مدت کوتاهی زنده ماند اشاره می‌کنند. در بیضاوی/ه ص ۵۵ که خلاصه شده است هیچ اشاره‌ای به این دیده نمی‌شود. این مغایرت در نسخ متعددی بازتاب می‌یابد. بیضاوی واقعاً ادعایی داشته بر اینکه منبع اطلاعات مفیدی بوده درباره دودمان سلغری در موطنش فارس، نگاه کنید به Mercil, 1991, p. xiv. (از صالح اوزباران به خاطر معرفی یک نسخه از این کتاب به من سپاسگزارم). اگرچه که در مطالعات جدید معمولاً از وی ذکری به میان نمی‌آید، مقایسه کنید با spuler, 1987.

۴۹. مقایسه کنید با Aubin, 1995, pp. 22-3, esp.

۵۰. نگاه کنید به Lambton, 1987, pp. 105-6. که به وصّاف ص ۲۰۵ استشهد می‌کند. وصّاف ستایشگر اداره امور فارس به دست سوغنجاغ بود. امیر قربانی دسیسه‌هایی شد که اندکی پس از آن (رفتن به فارس برای اخذ مالیات) و درست قبل از مرگ آباقا رخ داد.

۵۱. برای اسماعیل بن یحیی و نیاکان وی نگاه کنید به گزارش معاصر وی ابن زکوب، صص ۱۷۲-۳؛ جنید شیرازی، به ویژه صص ۴۲۳-۶ و مراجع. براساس السبکی، جلد نهم ص ۴۰۱، اسماعیل در سن پانزده

- سالگی به عنوان قاضی القضاة فارس منصوب گردید و پس از یک مدت کوتاه بیضاوی جانشین وی شد. شش ماه بعد او به منصب خود بازگشت و آن را به مدت هفتاد و پنج سال بعد حفظ کرد. چنانکه همان منبع ص ۴۰۲ می‌گوید اسماعیل در ۷۵۶ ه.ق. در سن ۹۴ سالگی درگذشت. روشن است که جایگزینی کوتاه بیضاوی به جای وی در حدود ۶۷۷-۶۷۸ ه.ق. رخ داده و بنابراین زمانی را که در و صاف آمده تأیید می‌کند. با این حال دومی می‌گوید که بعد از آن منصب تقسیم گردید. در مقابل این ابن زرکوب، صص ۹۰-۱ می‌گوید که سوغنجا بیضاوی را در اولین دیدار خود در سال ۶۷۰ ه.ق. منصوب نمود که بسیار مورد استقبال واقع گردید. کهلبرگ رخ دادن تمام اینها را پس از مرگ آباقا (۶۸۰ ه.ق. / ۱۲۸۲ م.) در نظر می‌گیرد. Kohlberg, 1989, p.15.
۵۲. در این خصوص ما باید به تکمیل اثری از دنیس ایگل که مدتهاست در انتظار آن هستیم امید ببندیم. در حال حاضر نگاه کنید به ملاحظاتی که در این منبع آمده است: Watabe, 1997, esp. pp.203-5. از جو مک درموت به خاطر کمک وی در این مورد بسیار سپاسگزارم.
۵۳. f.41v. Garrett Persian ms.247B. این بخش انتهایی این کتاب است و در هیچ نسخه دیگری که بررسی کردم یافت نشد.
۵۴. و صاف، صص ۲۰۵-۷؛ ابن زرکوب، صص ۹۲ انتصاب وی را در سال ۶۷۹ ه.ق. می‌داند؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۸ ه.ش. صص ۱۷۸-۱۸۰؛ مقایسه کنید با Lambton, 1987, p.106.
۵۵. نگاه کنید به Aubin, 1995, pp.35-40. به هنگامیکه هدایت فارس به آیش خاتون سپرده شد نظام‌الدین برای دوره کوتاهی مجدداً منصوب گردید، و صاف، صص ۲۱۱-۲۸، ابن زرکوب، صص ۹۴-۷.
۵۶. نگاه کنید به قبل، همچنین نگاه کنید به بیضاوی / ت، صص ۲۳.
۵۷. esp. pp. 3-20, 1971. Melikian-Chirvani و نیز همان ماخذ؛ pp.119-20, 1990.
۵۸. p.101., vol.III, 1902-24. Brown.
۵۹. pp.85-6, 1992. Meskoob.